

خوشبختی و رستگاری

فرهاد تاجدینی



قدرتمند کیست؟

«قدرتمندی» یکی از صفتهای محبوب در میان همه انسانها و ملتهاست. بعضی از ما تصور می‌کنیم قدرتمندی یعنی داشتن زور بازو و یا اندام متناسب و قوی. در حالی که چنین برداشتی اشتباه است. روان‌شناسان می‌گویند: «باطن انسان بر ظاهرش حکومت می‌کند و ظاهر مجبور به تبعیت از فرمان درون است.» یکی از استادان رشته هنر به نکته جالبی در این زمینه اشاره می‌کند: «مردم غافل‌اند از اینکه اعمال، رفتار و آثارشان آینده وجودشان است. اگر انسان کمترین کینه‌ای در دلش باشد، یا کمترین عقده‌ای داشته باشد، در رفتار او معلوم می‌شود. به همین دلیل می‌گویند مواظب رفتار تان باشید.»

انسانی که روح ضعیفی دارد، کم‌کم زبون و ذلیل می‌شود. حتی اگر اندامی قوی داشته باشد، با کوچک‌ترین ناراحتی خواهد لرزید. اساساً شجاعت ناشی از قدرت روحی است و نه قدرت جسمی. البته واضح است که منظورمان از این جمله، آن نیست که انسان باید نسبت به تقویت جسمش بی‌اعتنا باشد، بلکه برعکس یکی از استعدادهای انسان استعداد جسمی است و اسلام طرف‌دار پرورش جسم و روح است. در اینجا بحث بر سر اولویت است و اینکه پرورش جسم بدون توجه به قدرت روحی، به انسان قدرت و نیرو نمی‌دهد. پیامبران نیز معمولاً هر دو صفت را داشته‌اند.

می‌شود که بر همه قاهر و پیروز است و کسی بر او قاهر و چیره نیست. با این بیان، اسلام مخالف هرگونه ذلت، زبونی، ترس و بیچارگی است. پیامبر می‌فرماید: «شایسته نیست که مؤمن بخیل و ترسو باشد.» و علی (ع) در حدیثی دیگر می‌فرماید: «مؤمن از سنگ خارا قوی‌تر و محکم‌تر است.» متأسفانه عمل بعضی از افراد موجب شده است که در انتقال فرهنگ اسلام، مطالب نادرستی در اذهان برخی از افراد وارد شود. به همین دلیل است که «حادثه کربلا» دو صفحه دارد: یک صفحه سفید و نورانی و یک صفحه تاریک و سیاه. البته هر دو صفحه آن بی‌نظیر یا کم‌نظیرند. قهرمانان صفحه سیاه آن، یزید بن معاویه، عبیدالله بن زیاد، عمر سعد، شمر و خولی هستند. وقتی صفحه سیاه این تاریخ را مطالعه می‌کنیم، فقط جنایت بشریت را می‌بینیم. اما آیا تاریخچه کربلا فقط همین یک صفحه است؟ آیا فقط مصیبت است؟

چنین نگاهی اشتباه است. این تاریخچه یک صفحه دیگر هم دارد که قهرمان آن، دیگر پسر معاویه نیست؛ پسر زیاد، سعد و شمر نیست. در آنجا قهرمان حسین (ع) است. در این صفحه خبری از تراژدی و جنایت نیست، بلکه سراسر حماسه است و افتخار. و چرا همیشه حسین (ع) را از جنبه‌ای که مورد جنایت جانان است باید مورد مطالعه قرار داد؟ چرا ما صفحه نورانی این داستان را کمتر مطالعه می‌کنیم، در حالی که جنبه حماسی این داستان، صد

در قرآن مجید درباره حضرت موسی (ع) قصه‌هایی نقل شده است. از جمله یکبار موسی (ع) به عنوان دفاع از یک مؤمن با کفری درگیر شد و تنها یک ضربه به او زد و آن کافر در جا، جان داد. در مورد پیامبر اسلام (ص) خودمان قضیه کاملاً روشن است. گاهی پیامبر (ص) در شرایطی قرار می‌گرفت که از نظر سیاسی و اجتماعی، امیدش از همه دنیا قطع می‌شد، اما هیچ وقت اراده خود را از دست نمی‌داد. اراده پیغمبر (ص) در همه احوال مانند کوهی عظیم بود. یک ذره تزلزل هم در وجود مبارکشان به وجود نمی‌آمد. **حسان بن ثابت** درباره ایشان شعری دارد که مضمون آن چنین است: «برای او همت‌های زیادی است که بزرگی‌های آن انتها ندارد و همت کوچک او از روزگار بزرگ‌تر است. در عین حال از نظر قدرت و قوت ظاهری هم پیغمبر مردی بود قوی. اندام او اندام یک دلیر و دلاور بود. مردی بود شجاع. پیغمبر نه چاق بود و نه لاغر. پیامبر آنقدر قوی بود که علی (ع) که در قوت زبازد است، می‌فرماید هرگاه شرایط سخت می‌شد، به پیامبر پناه می‌بردم. فرهنگ اسلامی بر قوت و قدرت مسلمانان بسیار تکیه دارد و اساساً قرآن می‌فرماید: «عزت تنها و تنها از آن خدا، رسول و مؤمنین است.» یعنی اگر کسی مؤمن بود، اما توسری خورد، ایمان او ضعیف است و یا ایمان ندارد. چون «عزت» به معنی حالتی است در انسان که نمی‌گذارد مغلوب کسی شود. عزیز قوم هم به کسی گفته

برابر بر جنبه جنایی آن می‌چرید. اصولاً یکی از خاصیت‌هایی که قرآن زیاد روی آن تکیه می‌کند، شدت قوت و استحکام در مقابل دشمن است. این امر آن قدر بدیهی و روشن است که برخی مورخان، مثل ویل دورانت هم به آن اعتراف کرده‌اند. وی می‌گوید: «هیچ دینی به اندازه اسلام، پیروان خود را به قوت و نیرومندی دعوت نکرده است.» خدا رحمت کند شهید مطهری را که عمل برخی از مسلمانان را چنین مورد نقد قرار می‌داد: «ضعیف‌بودن و خود را ضعیف نشان‌دادن ضد اسلام است. آه کشیدن ضد اسلام است. خدا به تو سلامت و قوت داده؛ قدرت و نیرو داده. تو که می‌توانی کم‌تر از راست‌بگیری، چرا بیخود کج می‌کنی؟ تو که می‌توانی گردنت را راست نگه داری، چرا بیخود کج می‌کنی؟ آخر آه کشیدن یعنی دردی دارم. خدا که به تو دردی نداده! اظهار درد بیخودی، کفران نعمت خداست!»

یکی از تاریخ‌نگاران درباره راه رفتن امام خمینی (ره) نکته جالبی را متذکر می‌شود که حاکی از روح قدرت، قوت و عزت نفس آن بزرگوار است. او می‌گوید: «امام امت در خیابان پیوسته از دست راست خیابان حرکت می‌کند و گام‌های سنگین و نظامی برمی‌دارد! با سر و گردنی افراشته، راست و استوار راه می‌رود و از عبا سر کشیدن و سر پایین افکندن، حتی هنگام باریدن باران که به طور طبیعی ناخودآگاه سر به پایین خم می‌شود، خودداری می‌کند.»

انواع قدرت

انسان‌ها در زندگی از قدرت‌های متفاوتی برخوردارند. برخی قدرت اقتصادی دارند، اما فاقد قدرت علمی هستند. برخی اندام سالم و قوی دارند. برخی دیگر جسم نحیف و ضعیفی دارند، اما از اراده پولادین برخوردارند. همه این‌ها مصداق‌هایی از قدرت هستند و لذا اگر بخواهیم از آن یک تقسیم‌بندی کلی بیان کنیم، می‌توانیم بگوییم: «تمام قدرت‌ها، به قدرت ظاهری و قدرت باطنی تقسیم می‌شوند.» اندام قوی، دارایی زیاد، چهره زیبا، بیان قوی، نیروی بدنی بسیار، همه نمونه‌های قدرت مادی هستند.

اما شکیبایی و تحمل داشتن در برابر مصائب، داشتن ظرفیت انتقادپذیری، جدی‌بودن در کارها، داشتن اراده، دین‌داربودن، برخورداری از صفات اخلاقی مثبت، مانند شجاعت، غیرت

و عفت، مظاهر قدرت روحی و باطنی هستند. البته باید بگوییم، اگر این قدرت‌های ظاهری و باطنی، پشتوانه‌ای از ایمان مذهبی و تقوا را با خود داشته باشند، هرگز فسادآور نیستند. شما اگر حکومت سرزمین بزرگی را به دست علی (ع) بدهید، بهترین بهره‌بردار را از آن در راه خدا و خدمت به محرومین خواهد کرد و ذره‌ای در شخصیت وی اثر نخواهد گذاشت. کما اینکه تاریخ این مطلب را بارها، نه تنها در مورد علی (ع) که او فراتر از این حرف‌هاست، و حتی در مورد شاگردان و دوست‌داران ایشان اثبات کرده است. چرا که در این افراد، قدرتی مافوق همه این قدرت‌ها وجود دارد به نام «ایمان».

ایمان انسان را به مبدأ قدرت متصل می‌کند. منشأ همه قدرت‌ها خداست و اگر اراده کسی به خدا اتصال یافت، اراده الهی می‌شود. در چنین حالتی او حتی در موجودات نیز قدرت تصرف پیدا می‌کند. بیانش نفوذپذیر و نگاهش با نگاه آدم عادی بسیار متفاوت می‌شود. از این قبیل رویدادهای، در زندگی اهل بیت (ع) بسیار می‌توان یافت.

در تاریخ از شخصیت عظیمی به نام بُشر حافی بسیار سخن گفته شده است و از او در ردیف عرفای بزرگ یاد کرده‌اند. وی تاریخچه عجیبی دارد. ابتدا مایه عرفانی و ماجراهای چندانی نداشت. می‌گویند یکی از روزها که در منزل مشغول خوش‌گذرانی بود و صدای آواز از خانه او به کوچه هم می‌رسید، شخص بزرگواری از آنجا عبور می‌کرد و با زنی که برای خالی کردن سطل خاکروبه بیرون آمده بود، روبه‌رو شد. او از زن پرسید: «صاحب این خانه، بنده است یا آزاد؟»

زن بدون توجه به عمق این سخن گفت: «آزاد.» بعد آن بزرگوار فرمود: «بله، آزاد است. اگر بنده بود، گناه نمی‌کرد.»

پس از گفتن این جمله، از منزل دور شد. خانم به داخل رفت و ماجرا را شرح داد. این جمله‌ها آن‌چنان روح بشر را آتش زد که سراسیمه، بدون آنکه کفش بپوشد، در کوچه به جست‌وجوی آن بزرگوار دوید تا آنکه وی را یافت. بشر نزد آن مرد الهی که کسی جز امام موسی کاظم (ع) نبود، توبه کرد و از آن زمان زندگی‌اش دگرگون شد. او به پاس قدرانی تا آخر عمر کفش به پا نکرد و به همین علت به بشر حافی شهرت یافت.

تأثیر امام کاظم (ع) روی بشر ناشی از

قدرت اوست. اما این قدرت از نوع قدرت‌های ظاهری و حتی باطنی که فاقد پیوند ایمانی هستند، نیست. بلکه قدرتی است که از طریق اتصال به خدا به وجود می‌آید.

در اسلام، انسان مؤمن با سرمایه ایمان می‌تواند به تمام قدرت‌ها برسد و کمالش در داشتن همه آن‌هاست. چنان‌که قرآن می‌فرماید: «عزت از آن خدا، پیامبر و مؤمنین است.» و همان‌طور که گفتیم، حالتی است که انسان هیچ‌گاه فرودست، ذلیل و خوار واقع نمی‌شود و همواره پیروز و غالب است. لذا انسان مؤمن در جامعه اسلامی، باید به قدرت ظاهری اهمیت دهد، از نظر علمی خود را به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها مجهز کند، تحمل و ظرفیتش در برابر مشکلات، از کوه کاری‌تر باشد، و شجاعتش زیان‌زد باشد.

روح انسان دنیای عجیبی است. عجیب‌ترین دنیاهای عالم، دنیای روح و روان انسانی است. از یک نظر شبیه به یک دستگاه ضبط صوت است، اما نه دستگاه ضبط صوتی که فقط بتوان یک بار استفاده کرد. بلکه دستگاهی که ده‌ها و صدها هزار در آن تراشه هست و در هر تراشه‌ای کلی ظرفیت وجود دارد. دست روی هر دکمه‌ای گذاشته شود، صدای مخصوص بیرون می‌آید. دست روی یک نقطه می‌گذارید، صدای قرآن می‌آید. دست روی نقطه دومی می‌گذارید، صدای یک سخنران مذهبی می‌آید. دست روی نقطه سوم می‌گذارید، آوایی الهی شنیده می‌شود. بستگی دارد به اینکه انسان روی چه نقطه‌ای دست بگذارد.

روح انسان هم همین‌گونه است. یعنی خداوند متعال استعداد‌های گوناگونی در وجود انسان به امانت گذاشته است و هر دسته و گروهی روی یکی از این استعدادها انگشت می‌گذارند. مثلاً یک وقت ملتی دیده می‌شود که تمام افراد آن، یک صدا حرفشان حماسه‌های سیاسی و تعصبات ملی است و غیر از این چیزی نمی‌خواهند. ملت دیگری را می‌بینیم که دم از زهد و ریاضت می‌زنند. یک ملت دیگر دم از چیز دیگر، اما آیا در میان تمام این دکمه‌ها، دکمه‌ای وجود دارد که اگر دست روی آن بگذاریم، تمام آن تراشه‌ها به حرکت در آیند و هر کدام کار خودشان را انجام دهند یا خیر؟ هر دینی که بتواند دست روی نقطه‌ای بگذارد که تمام استعداد‌های وجود انسان، همانند یکدیگر و بدون افراط و تفریط به حرکت در آیند، موجب خوشبختی و رستگاری انسان می‌شود.